

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۶ مرداد ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

۱- همراهی روحی و معنوی، مفهوم معیت

خدای متعال عمل به این آیه‌ی شریفه از سوره‌ی مبارکه‌ی توبه را وسیله‌ی رسیدن به سعادت و کمال انسان مؤمن می‌داند. این معیت و همراه بودن، همراهی جسمانی و طبیعی نیست. طبق روایات و اعتقادات قطعی شیعه، برخی از افراد در صدر اسلام که به حسب ظاهر به شرکت در نماز جماعت مقام رسالت هم موفق می‌شدند، به هیچ وجه از حقیقت معیت برخوردار نبودند و در قیامت دستشان خالی خواهد بود. در واقع این افراد با آن بزرگوار تقابل داشتند، در حالی که برخی افراد دیگر در این زمان که با صدر اسلام قرن‌ها فاصله دارد، به لحاظ اعتقادی و عملکرد به گونه‌ای هستند که پس از زندگی مادی دنیایی، در برزخ و قیامت، معیت و همراهی با اولیاء خدا سلام الله علیهم اجمعین خواهند داشت.

روح انسان بایستی با ارواح طیبه‌ی اولیاء خدا و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین همراه باشد، یعنی چهره‌ی دل و روح به سوی آن‌ها باشد، اگر چه از لحاظ جسمی فاصله‌ی بسیار وجود داشته باشد. در مورد اویس یمانی رضوان الله تعالی علیه نقل شده است که آن بزرگوار در یمن شترچران بود. وقتی که صدای اسلام و توحید به آن جا رسید، مؤمن شد ولی شغل او اجازه نمی‌داد که یمن را ترک کند و به عربستان بیاید و به محضر مقام رسالت مشرف شود. هنگامی که مقدمات سفر را فراهم کرد، برای سفر به عربستان از مادرش اجازه گرفت. مادر اویس به او اجازه داد که پس از رسیدن به مدینه، تنها تا ظهر منتظر ملاقات با آن حضرت بماند و اگر تا ظهر موفق به زیارت نشد برگردد.

اویس به مدینه می‌رسد و از مردم آدرس منزل حضرت را سؤال می‌کند. پس از رسیدن به منزل آن بزرگوار، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را زیارت می‌کند و متوجه می‌شود که مقام رسالت تشریف ندارند و باید برگردد. بر حسب ظاهر او موفق به زیارت آن بزرگوار نشد اما حقیقت معیت که نزدیک بودن دو روح به یکدیگر است در وجود او و در روحش وجود داشت و قلب او با مقام رسالت و دین مقدس اسلام همراه بود. هنگام ظهر اویس از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اجازه می‌گیرد که برگردد. حضرت یکی از لباس‌های خود را که به تن داشتند درمی‌آورند و به اویس مرحمت می‌کنند.

عمر اطلاع پیدا کرد که چنین مسلمانی از یمن آمده و خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است. او از اویس درخواست می‌کند که هنگام عبادت، او را دعا کند. اویس می‌گوید: من هر روز مؤمنین را دعا می‌کنم؛ اگر تو از مؤمنین باشی مشمول دعای من هستی و اگر از مؤمنین نباشی دعای من شامل حال تو نخواهد شد. بعد از ظهر هنگامی که مقام رسالت تشریف می‌آورند، پس از ورود به منزل می‌فرمایند: "إِنِّي رَأَيْتُ الرَّحْمَنَ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ". من بوی خدای متعال را از سمت یمن می‌شنوم.

نکته‌ی اول این است که این قرب و نزدیکی که در اویس یمانی نسبت به مقام رسالت وجود داشت، روحی و معنوی بوده است. گرچه او تا آخر عمر موفق به زیارت حضرت نشد، یک متدین به تمام معنا بود. او شنیده بود که در اسلام، اطاعت از پدر و مادر واجب است، لذا بر خلاف شرطی که با مادر خود کرده بود عمل نکرد و هنگام ظهر مدینه را ترک کرد. نکته‌ی دیگر در این نقل، این است که رائحه و بوی حق تعالی با بوها و گازهای طبیعی متفاوت است.

۲- استشمام رائحه معنوی و دیدن انوار الهی

در زمان ما هم گاهی اتفاق افتاده است که در بعضی از مجالس، بوی خاصی توسط افراد خاصی استشمام شده است. همان‌گونه که گاهی از اوقات در بعضی از مجالس، نوری برای بعضی از افراد راستگو ظاهر می‌شود، در حالی که دیگران آن نور و روشنایی را ندیده‌اند. نورهای معنوی مانند نورهای مادی نیست که انسان با چشم و به کمک ساختمان داخلی آن، نور را احساس کند، زیرا از مقوله‌ی حس نیست که مربوط به طبیعت باشد، بلکه از مقوله‌ی معنویت است و با معنویت هم ادراک می‌شود.

به همین صورت بعضی از چشم‌ها در حالات خاص، بعضی از صور را می‌بینند که از صور نورانی ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین هستند. این دیدن به گونه‌ای است که این فرد در دیدن خود شک نمی‌کند و دیگران هم در ندیدن خود شک نمی‌کنند. چشمی که استعداد درک صور نورانی را پیدا کرده است با چشمی که چنین استعدادی را دارا نیست در باطن متفاوت است. ظاهراً هر دو، چشم است. بینی همان بینی است. رائحه‌ی رحمان و بوی حق تعالی را مقام رسالت بعد از برگشتن اویس یمانی استشمام کردند، اما نه با این عضوی که در صورت همه وجود دارد. عمر همین بو را استشمام نکرد. تکرار بسیار زیاد این موارد جای شک باقی نمی‌گذارد.

در تعبیرات حدیث شریف کساء آمده است: هنگامی که مقام رسالت زیر کساء تشریف داشتند، امام مجتبی صلوات‌الله‌علیه به مادرشان عرض کردند: «اشم». ابی‌عبدالله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما نیز همین کلمه را فرمودند. در روایت آمده است: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به منزل دختر بزرگوارشان تشریف می‌بردند و سینه‌ی آن خانم را می‌بوسیدند می‌فرمودند: من بوی بهشت را از سینه‌ی دخترم فاطمه سلام‌الله علیها استشمام می‌کنم. این فرمایش حضرت خیالات یا شوخی نبود. ایشان بالاترین مقام عصمت بین معصومین صلوات الله علیهم حق تعالی بودند.

ما باید بپذیریم که این امر واقعیت دارد، اما ما شامه‌ای نداریم که این نوع بوها را استشمام کند، زیرا آن راهی که با پیمودن آن، خدای متعال این نوع دیدها و این نوع استشمام‌ها را به انسان عطا می‌کند، نرفته‌ایم. در روایات بسیار آمده است که اگر کسی خلاقی مرتکب شود، وجود برزخی این خلاف، رائحه و بویی دارد که مؤمن واقعی این بو را احساس می‌کند. نگاه کردن به انسانی که متجاهر به فسق است یعنی آشکارا گناه می‌کند، مکروه است.

احکام خمسه، وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه است. شاید ما تصور کنیم این دستور سیاسی است و اگر این فرد گناه‌کار متوجه شود که مردم او را نگاه نمی‌کنند دیگر مرتکب حرام نمی‌شود. هرچند این احتمال هم وجود دارد، اما در واقع نگاه کردن به انسان متجاهر به فسق در روح انسان اثر می‌گذارد. چنین روحی در این حد از لطافت نخواهد بود که با مرتکب شدن یک مکروه، احساس تیرگی و انقباض روحی کند. روح ما مانند سنگ، سخت شده است. روح لطیف، هم مرتکب شدن کراهت را احساس می‌کند و هم پس از انجام دادن یک مستحب، سبک شدن، روشن شدن، نشاط و شادابی معنوی بیشتر را درک می‌کند. زیرا بعد از انجام آن عمل خیر، دوست دارد عمل خیر دیگری را انجام بدهد و بعد از انجام دادن آن عمل خیر، اگر طبق روایات، با ارتکاب یک عمل حرام، این کار خیر را از بین نبرده باشد، استعداد و شایستگی بیشتر پیدا می‌کند که خیر سوم را انجام بدهد. اگر انسان در خواندن دو رکعت اول نماز مستحبی احساس سنگینی می‌کند، در خواندن دو رکعت نماز دوم، آن احساس سنگینی کاهش می‌یابد تا به جایی می‌رسد که هیچ دشواری حس نمی‌کند. آن‌چه برای این فرد مشکل است ارتکاب حرام و مکروه است. این امور او را کسل می‌کند. اولیاء خدا نورهای معنوی را در چهره‌ی انسانی که مرتکب هیچ نوع خلاقی حتی عمل مکروه نمی‌شود، می‌بینند. آن‌ها تاریکی و ظلمت را که در اثر حرام و مکروه به وجود می‌آید، می‌بینند. این دیدن با چشمی است که خدای متعال برای خواص خلق کرده است. انسان باید خودش بخواهد تا حق تعالی او را کمک کند و به این مقام برسد. واقعیت این مطالب به دلیل تعدد موارد، قابل انکار نیست و در جای خود با ادله‌ی محکم برای اهل آن اثبات می‌شود.

۳- نمونه‌هایی از معیت اولیاء و مومنین

این معیت و همراهی و نزدیک بودن و قرب معنوی به گونه‌ای است که اولیاء خدا با از دست دادن یک مؤمن که دارای چنین امتیازات معنوی بوده است، در خود احساس شکست می‌کنند. نقل شده است: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از این که به حسب ظاهر خبر شهادت آن ولیّ خدا یعنی مالک اشتر نخعی، که از بزرگترین صحابه‌ی حضرت بود را شنیدند، فرمودند: مرگ مالک کمر فرزند ابی‌طالب را شکست. این فرمایش تعارف و زبان‌بازی نبود، بلکه بیان حقیقتی بود که از چشم امثال ما پوشیده است. اگر ما مالک را زیارت می‌کردیم، نورانیت او را در خودمان احساس نمی‌کردیم تا بعد از شنیدن خبر شهادتش، به آن اندازه احساس ضعف و ناراحتی کنیم.

این عالم هم برای خود یک عالمی است. سزاوار است که جامعه‌ی مؤمنین از چنین حقیقت‌هایی خالی نباشد و در بین مؤمنین، چنین عالمی با عوامل معنوی و حقیقی، هرچند در حد ضعیف وجود داشته باشد. انس مرحوم آقاشیخ مرتضی زاهد با مرحوم حاج

آقا رضوان الله تعالى عليهما آن قدر زیاد بود که در هفته چند بار یکدیگر را ملاقات می‌کردند و در هر جلسه لحظات را غنیمت می‌شمردند و مانند این بود که چند سال است همدیگر را ندیده‌اند. هر کدام نسبت به دیگری کمال تمرکز را داشتند. این معیت و احساس به این دلیل بود که آن‌ها به بُعدی اضافه بر ابعاد حسی امثال ما دست یافته بودند.

بعد از فوت مرحوم آقاشیخ مرتضی زاهد من ندیدم که مرحوم پدرم رضوان الله تعالى علیه اشک بریزد. البته دیگر نخنید و آرام و ساکت بود. پس از چند روز من ایشان را ندیدم و یک هفته بعد، از مشهد نامه ایشان آمد که من بعد از مرگ آقاشیخ مرتضی نتوانستم در تهران زندگی کنم و به مشهد مشرف شده‌ام. ایشان به حضرت رضا صلوات الله علیه پانهنده شده بود و با تشریف به حرم مقدس حضرت خود را تسلی می‌داد. بر حسب ظاهر مرحوم آقاشیخ مرتضی از نعمت‌های مادی دنیوی مثل پول خوب و غذای خوب و از سلامت جسم، از ظاهر چهره و لباس محروم بود. همه صحبت‌های ایشان با مرحوم پدرم رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما الهی بود و یک لحظه هم صحبت دنیا مطرح نبود و او هم سراپا گوش بود.

۴- ضرورت توجه به مستحبات و مکروهات

معیت در آیهی کریمه "کونوا مع الصادقین" واقعیتی غیر قابل انکار است. این واقعیت باید بین مؤمن و اولیاء خدا به وجود آید تا در صورت فقدان فرد مؤمن، مؤمن دیگر به راستی و حقیقت بگوید که من بوی خدای متعال را از این جا استشمام می‌کنم. انحراف، از کنار گذاشتن احکام غیر الزامی شروع می‌شود. اول انسان مستحبات را ترک می‌کند، سپس مکروهات را با این توجیه که "کل مکروه جائز" انجام می‌دهد. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: مستحبات و مکروهات مرز واجبات و محرمات است. یعنی اگر به خود اجازه دادید مستحب را ترک کنید به تدریج به خود اجازه می‌دهید واجبی را ترک کنید. اگر اول به خود اجازه دادید مکروهی را مرتکب شوید، بعد به خود اجازه می‌دهید حرامی را مرتکب شوید. نزدیک مرز نروید زیرا ممکن است پای شما بلغزد و به آن طرف خط قرمز بروید.

دلیل وضعیت فعلی ما کم اعتنایی به پیکرهی دین و احکام دین است. در گذشته مؤمنین تحمل نمی‌کردند که یکی از اعضای خانواده آن‌ها راه انحرافی طی کند، اما الان این امر طبیعی شده است. در یک خانواده فقط پدر نماز می‌خواند و از این امر ناراحت هم نیست. از جملهی روایات در امر به معروف و نهی از منکر از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل شده است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید "لاتترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر" زیرا اگر ترک کردید بهترین شما دعا می‌کند و دعایش مستجاب نمی‌شود. "حتی دعوا خیارکم فلا یستجاب لکم". در گذشته کسانی که قدرت داشتند و خدای متعال به آن‌ها یک روح قوی عطا کرده بود امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، اما حالا در خانه‌ها، فردی که مدیریت خانه به عهده‌ی او است، امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند زیرا سایرین مقابل او می‌ایستند.

خدای متعال می‌فرماید: "اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ" اگر می‌خواهید تقوای واقعی پیدا کنید، در دوستی‌ها، در ازدواج‌هایی که بین شما و دیگران در خانواده برقرار می‌شود رعایت دین و تقوا را بکنید، نه این‌که تنها امور دنیوی را مد نظر قرار دهید. در درصد بسیار کمی از ازدواج‌ها فرد به دلیل رعایت دین، از رفتن به خارج از کشور سرباز می‌زند و محور قبولی و عدم قبولی طرف مقابل، تقوا است. بلکه اگر محور نظرات یک نفر تقوا باشد و نه دنیا، مورد ملامت قرار می‌گیرد. انسان مؤمن واقعی که محور کارهای خود را تقوا قرار داده است نباید خجالت بکشد و باید به وظیفه خود عمل کند و در صورت مقابله‌ی دیگران، اجر این عمل به وظیفه بیشتر می‌شود.

بحث استشمام رائحه‌ی الهی یک بحث دور از ذهن نیست، چون در حدیث شریف کساء که مکرر شنیده‌اید، کلمه‌ی "اشم" وجود دارد که تعارف نیست. این بویی است که باید شامه و قدرت بویایی آن را پیدا کرد تا از آن بهره برد. در مورد چشم هم همین گونه است. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌فرمایند: مؤمن چهار چشم دارد که دو تای آن در قلب اوست. از آن دو چشم باطن به بصیرت تعبیر می‌شود. بصر اشتباه می‌کند و انسان فریب می‌خورد. باید از معیت و همراهی شروع کرد و جلو رفت.

محور قرار دادن و معیار قرار دادن این جمله‌ی معروف در جامعه «که طرف روابط اجتماعی خوب دارد» یک عمل شیطانی است و متعلق به اسلام و دین و مؤمن نیست، بلکه متعلق به منافقین است. در مقابل این جمله، خدای متعال می‌فرماید: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ". اگر یک فرد هم با امام حسین رفیق است و هم با شمر رفاقت دارد؛ سر سفره‌ی معاویه می‌نشیند و نمازش را با

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌خواند، درواقع امیرالمؤمنین را با معاویه متفاوت می‌داند اما نتوانسته است که از دنیا و شکم خود بگذرد. اگر خدای متعال این فرد ناتوان را به جهنم ببرد، حق با حق تعالی است. از مطالعه زندگانی که خدای متعال برای اولیاء خود مقدر فرموده است مشخص می‌شود که سعادت آخرت در گرو فشار دنیوی و محرومیت از بسیاری از مواهب دنیوی است.

۵- تحمل مشقتها توسط اولیای الهی صلوات الله علیهم و هدایت مردم

انسانی که از همه مواهب دنیوی بهره‌مند باشد، تن به سفر آخرت نمی‌دهد و تمایل دارد در دنیا بماند. از سه معصوم صلوات الله علیهم نقل شده است که اولیاء خدا هیچ کدام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته‌اند. ایشان مقیدند که به این نکته اشاره کنند. این فرمایش حکمی اخلاقی دارد. خدای متعال ایشان را خلق کرده است تا ضمن پذیرفتن این گونه از مشقتها و زجرها و مصیبت‌ها، مردم را به هدایت و قرب به حق تعالی دعوت کنند. انسان باید این فرهنگ روحی را داشته باشد و باور کند که نباید برای دنیایی که ماندنی نیست، همه‌ی انرژی خود را مصرف کند، بلکه باید برای جایی که دوام دارد و همیشگی است تلاش کند. این فرمایش از مقام رسالت دلیل بر این است که توقع دارند امت‌شان توجه کنند که این چهارده نفر نه تنها از لذت‌های دنیوی بهره نبردند، بلکه به بالاترین مصیبت‌ها مبتلا شدند. حضرت می‌فرمایند: "ما اوذی نبی مثل ما اوذیت". باید دل بسوزد و آن‌گاه بفهمد که هدف از تحمل این مشقتها چه بوده است. بزرگترین امام به لحاظ سنی حضرت صادق صلوات الله علیه با شصت و پنج سال سن و کوچکترین امام، حضرت جواد صلوات الله علیه با بیست و پنج سال سن است که هیچ‌کدام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته‌اند.

امام هشتم صلوات الله علیه را احضار کردند. حضرت فهمیدند که چاره‌ای جز رفتن ندارند و در غیر این صورت ایشان را در مدینه به شهادت می‌رسانند. سفر حضرت به خراسان شش ماه طول کشید. حضرت در این مسیر تا مقداری که امکان داشت تبلیغ کردند. تبلیغ این بزرگواران منحصر به تبلیغ زبانی نیست بلکه تمام وجودشان تبلیغ است. خوابیدن، غذا خوردن، غلام‌داری، غذا خوردن با کارگرهای زیر دست و کار کردن ایشان، عملکردشان، فکرشان اخلاقیان، استراحتشان و تفریحشان همه تبلیغ است. یعنی حقیقت و واقعیت را با تمام شئون وجودی خودشان به ما نشان می‌دهند. آن بزرگان صادق‌اند. معنای صادق بودن راست گفتن و پرهیز از دروغ نیست. بلکه تمام حرکات و سکنات ایشان حکایت از واقعیت، یعنی آن صورتی دارد که خدای متعال آن صورت از موجودات را می‌پذیرد و به آن راضی است.

خدای متعال خواسته است که ما هم با این خاندان معیت یعنی همراهی و همدلی پیدا کنیم. یعنی عملکردمان در تمام ابعاد زندگی، مشابه ایشان باشد. هرچند تطابق کامل ممکن نیست. حدود دو سال و نیم حضرت علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه در خراسان تشریف داشتند. مأمون از ایشان درخواست کرد که فشرده‌ای از اصول اعتقادی اسلام، از توحید تا اخلاقیات و احکام فقهی را برای او بنویسند. این درخواست بالاترین فشاری بود که به حضرت وارد کرد. اگر حضرت واقع را بنویسند، منجر به شهادت ایشان می‌شود و اگر غیر واقع را مطرح کنند، مأمون نوشته‌ی ایشان را به شیعه نشان می‌دهد تا امامت را زیر سوال ببرد. حضرت واقعیت‌ها از توحید و رسالت و امامت را مرقوم فرمودند. معنی معرفی علی ابن ابی‌طالب به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا صلوات الله علیهما این بود که شما باطل و دروغگو و زورگو و ظالم هستید. حضرت در این جا تقیه نکردند چون این امر بستگی به اصل اسلام داشت. حضرت صادق صلوات الله علیه می‌فرمایند: اگر شما را تحت فشار قرار دادند که شرب خمر کنید برای نجات خود از کشته شدن، این کار را انجام دهید، ولی من هرگز زیر بار نخواهم رفت تا کشته شوم. چون عملکرد امام، گفتار امام و کردار امام حجت است. تقریر امام یعنی سکوت هنگام مشاهده‌ی عمل هم حجت است که این مورد دلالت بر این دارد که آن کار که در حضور ایشان انجام می‌گیرد مباح است.

این که فرموده‌اند: "ما منا الا مقتول او مسموم" برای این است که آن وسیله‌ی عمومی که خدای متعال در وجود همه‌ی بندگان خود قرار داده است یعنی احساسات، بیدار شود و مردم متوجه از خودگذشتگی و صرف نظر کردن ایشان از حیات و زندگی خود شوند. مردم باید بفهمند که تن دادن به این مصیبت‌ها برای این است که آخرت و قیامت و دین محفوظ بماند؛ یعنی نباید آخرت را به دنیا بفروشند، زیرا معیت از بین می‌رود و دیگر عاقبت به خیر نخواهند بود.